

بازگای داستان‌های سیاوش و یوسف(ع) بر اساس الگوی سفر قهرمان جوزف کمبل

غلامرضا شمسی * Shamsi_gholamreza@yahoo.com

دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان، ایران

فریبا ایازی روزبهانی * ayazifariba@yahoo.com

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان، ایران

واژگان کلیدی

* جوزف کمبل

* سیاوش

* قهرمان

* کهن‌الگو

* یوسف (ع)

چکیده:

جوزف کمبل یکی از اندیشمندان پسایونگی است که معنای غایی اسطوره را جست‌وجوی انسان برای رسیدن به نیرویی واحد، پایه‌ای و ناشناخته می‌داند که همه چیز از او می‌آید، همه چیز درون اوست و همه چیز به او بازمی‌گردد. این نظریه کمبل «اسطوره یگانه یا واحد» نام دارد. کمبل آشکارا متأثر از آرای پراپ و یونگ است و بر اساس شباهت‌های ساختاری اسطوره‌ها و قصه‌های کهن، الگویی یکسان برای تحلیل تمامی داستان‌ها مطرح می‌نماید. در این الگوی تحلیلی، سیر تحول قهرمان در سه مرحله اصلی پدیدار می‌گردد؛ که هر یک از آنان نیز دارای مراحل فرعی هستند: عزیمت، تشرّف، بازگشت. بازگای داستان‌های سیاوش و یوسف (ع) با الگوی تحلیلی کمبل و روش تطبیقی نشان می‌دهد که: در هر دو داستان سفر معنوی قهرمان برای ادراک حقایقی فراکیهانی در پیکره رخدادها و شخصیت‌های نمادین متبلور شده است. هر دو قهرمان با وجود تفاوت در ظاهر شخصیت‌ها و مکان‌ها از شباهت‌های فراوان در ژرف‌ساخت سفر خویش برخوردارند. ساخت و بافت اسطوره‌ای و حماسی داستان سیاوش و پیکرگردانی به صورت فرود و کیخسرو رمز و راز بیشتری به این داستان داده است اما داستان سفر یوسف (ع) با کارکرد یک متن غنایی و تعلیمی دینی سازگارتر است.

۱. پیشگفتار

۱.۱. تعریف موضوع

داستان‌های سیاوش و یوسف (ع) از جمله کهن‌ترین نمونه‌های آثار روایی هستند که در متون گوناگون دینی، حماسی و غنایی روایت شده‌اند. پیرنگ این دو داستان را سفر مقدس قهرمان شکل می‌دهد که قابلیت واکاوی این دو داستان را با رویکرد تحلیلی کهن‌الگویی به شیوه جوزف کمبل، اسطوره‌شناس نامبردار معاصر، فراهم می‌سازد. خوانش اسطوره‌ای-کهن‌الگویی متون ادبی تلاشی برای پرتوافکنی بر خاستگاه‌های دیرین اندیشه انسان است. این نوع از تحلیل ادبی نشان می‌دهد که به رغم همه تحولات تاریخی که انسان از سر گذرانده است؛ چهارچوب کلی و قانونمندی بر ذهن بشر وجود دارد که نشان می‌دهد انسان همواره در پی به دست آوردن شناختی از دو جهان بوده است: یکی جهان رمزآمیز کوچک درونی خودش و دیگری جهانی به همان میزان رمزآمیز اما به مراتب بزرگتر در پیرامون او (پاینده، ۱۳۹۷: ۳۳۱/۱). کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس نامبردار سوئیسی، برای تکوین این مفهوم، نظریه‌های فرویدی را در زمینه نابهشیار فردی گسترش داد و اظهار داشت در پس این ضمیر نابهشیار، ضمیر نابهشیار باستانی جمعی است که در میراث روانی همه اعضای خانواده بشری مشترک است؛ درست همان طور که حیوانات پست‌تر برخی غرایز را به ارث برده‌اند (مانند غریزه جوجه برای فرار از سایه قوش)، زمینه‌های روانی پیچیده‌تر (یعنی حافظه قومی) هم به انسان‌ها به ارث رسیده است. بنابراین آنچه یونگ عناصر ساختاری «اسطوره‌ساز» نامیده است همواره در روان ناهشیار وجود دارد؛ او تجلیات این عناصر را «مایه‌ها»، «تصاویر ازلی» یا «کهن‌الگوها» می‌نامد (گرین، ۱۳۸۰: ۱۷۹). به باور یونگ این کهن‌الگوها منعکس‌کننده مجموعه‌ای از شکل‌ها یا الگوهای جهان‌شمول و اولیه در روان انسان هستند که تجسم مؤثر آن‌ها در یک اثر ادبی موجب واکنش عمیق از سوی خواننده آگاه می‌گردد، زیرا خواننده نیز کهن‌الگوهای بیان‌شده توسط نویسنده را در روان خود دارد (ایبرمز، ۱۳۸۷: ۲۱).

۲.۱. تبیین شیوه تحلیل جوزف کمبل

مطالعه و تحقیق پیرامون کهن‌الگوها و ادیان و فلسفه، جوزف کمبل، اسطوره‌شناس مشهور آمریکایی، را بر این باور داشت که دین و فلسفه پس از پیدایش دین‌های بزرگ یکتاپرست (حدود قرن ششم ق م) به گونه‌ای تحول یافته‌اند که صور خیال اسطوره‌ای دوره‌های قبلی،

آگاهانه جنبه‌ای استعاری پیدا کرد. در این تحوّل روایت‌های اسطوره‌ای، دیگر نه از زاویه روایت‌های «واقعی-تاریخی» بلکه از زاویه‌ای «روانی-معنوی» بازتفسیر شدند (مخبر، ۱۳۹۶: ۱۳۶). دیدگاه کمبل در مورد کارکردهای اسطوره و کهن‌الگو بیانگر برخی اختلاف‌نظرهای او با یونگ است. در حالی که یونگ کارکرد اسطوره را عمدتاً خودآگاهانه کردن ناخودآگاه جمعی می‌داند، کمبل برای اسطوره، چهار کارکرد کیهان‌شناختی، جامعه‌شناسی، متافیزیک و روان‌شناسی قائل است (همان، ۱۴۰). در نگاه کمبل معنای غایی اسطوره، جست‌وجوی انسان برای رسیدن به نیرویی واحد، پایه‌ای و ناشناخته است که همه چیز از او می‌آید، همه چیز درون اوست و همه چیز به او بازمی‌گردد. این نظریه کمبل «اسطوره یگانه یا واحد» نام دارد (همان، ۱۳۷). کمبل، نظریه اسطوره یگانه یا تک اسطوره را در سال ۱۹۴۹ م در کتاب قهرمان هزار چهره ارائه نمود که اصل سخن او این بود که «بن‌مایه‌های اصلی اسطوره‌ها یکسان‌اند و همواره یکسان بوده‌اند» (کمبل، ۱۳۹۹: ۴۸) و توالی اعمال قهرمان اسطوره‌ای در طول تاریخ از یک الگوی معین تبعیت می‌کند که مردم در سرزمین‌های گوناگون آن‌ها را از یک قهرمان اسطوره‌ای کهن‌الگویی نسخه‌برداری می‌کنند (همان، ۲۰۶). کمبل سیر تحوّل قهرمان را شامل سه مرحله اصلی می‌داند که هر یک از آنان دارای مراحل فرعی نیز هستند. این مراحل عبارت‌اند از: الف. عزیمت: ۱. دعوت به آغاز سفر یا آشکارشدن نشانه‌های الهی برای انجام وظیفه‌ای خاص، ۲. رده دعوت یا فرار حماقت‌بار از دست خدایان، ۳. امدادهای غیبی، یعنی یاری و امدادی که از غیب به کمک آن کس می‌آید که قدم در راه تعیین گذاشته است؛ ۴. عبور از نخستین آستان، ۵. شکم‌نهنگ یا عبور از قلمرو شب. ب. عبور از آزمون‌های تشریف‌یافتگی و حصول پیروزی: ۱. جاده آزمون‌ها یا صورت خطرناک خدایان، ۲. ملاقات با خدایانو (مادر زمین) یا بازپس گرفتن نشاط دوران کودکی، ۳. زن به عنوان وسوسه‌گر، یعنی درک و تجربه عذاب ادیب، ۴. آشتی با پدر، ۵. خدایگون‌شدن، ۶. برکت نهایی. ج. بازگشت: ۱. امتناع از بازگشت یا انکار جهان، ۲. فرار جادویی یا فرار پرومته، ۳. رسیدن کمک از خارج، ۴. عبور از آستان بازگشت یا بازگشت به دنیای عادی، ۵. ارباب دو جهان، ۶. دستیابی به آزادی در زندگی یا ماهیت و عمل برکت نهایی (کمپبل، ۱۳۸۵: ۴۶، ۴۵).

۳.۱. بیان مسئله

در دو داستان سیاوش و یوسف (ع) با دو شخصیت مقدس در متون مقدس ایرانی و اسلامی مواجه هستیم که در پیرنگ اصلی دو داستان درون‌مایهٔ یکسان (عشق نامادری به ناپسری) و «گرفتاری ناپسری‌ها به خاطر عشق نامادری‌ها» پدیدار است. بر همین اساس مسئلهٔ اصلی این تحقیق این است که: تفاوت‌ها و شباهت‌های دو داستان از منظر کهن‌الگوی سفر قهرمان کدام‌اند و بیان‌گر چه اندیشه‌هایی هستند؟ و چه تغییر احتمالی در نوع ادبی آنان ایجاد کرده‌اند؟

۴.۱. پیشینهٔ تحقیق

پژوهشگران و محققان بسیاری، داستان‌ها و متون ادبی فراوانی را با رویکرد کهن‌الگویی سفر قهرمان تحلیل گردیده‌اند؛ که از آن جمله می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره نمود: «تکامل شخصیت وهاب در زمینه عشق در داستان خانه ادریسی‌ها برمبنای الگوی سفر قهرمان جوزف کمبل» نوشتهٔ رویا یدالهی شاه‌راه (۱۳۹۲)، «بررسی ساختار در هفت خوان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان» از محمدرضا قربان‌صباغ (۱۳۹۲)، «سفر قهرمان در داستان حمام بادگرد براساس شیوه تحلیل کمبل و یونگ» نوشتهٔ مریم حسینی و نسرين شکیبی‌ممتاز (۱۳۹۱)، «بررسی دو شخصیت اصلی منظومه ویس و رامین بر اساس الگوی قهرمان» از لیلا عبدی و اکبر صیادکوه (۱۳۹۲) و «تحلیل تک‌اسطوره‌سنجی نزد کمبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی» از منیژه کنگرایی (۱۳۸۸) اشاره کرد. اما مطابق جستجوی نگارندگان، تحقیقی پیرامون واکاوی تطبیقی داستان‌های سیاوش و یوسف (ع) با این رویکرد تاکنون صورت نگرفته است.

۵.۱. چارچوب تحقیق

اگر ما نتوانیم قصه را به سازه‌های آن تجزیه کنیم قادر به یک بررسی تطبیقی درست نیز نخواهیم بود. و اگر قادر به مطالعهٔ تطبیقی نباشیم، نمی‌توانیم به عنوان مثال به روابط هند و مصر، و یا روابط حکایات یونانی، حکایات هندی، و غیره، نظری روشن افکنیم؟ اگر ما نتوانیم قصه را با قصهٔ دیگر بسنجیم پس چگونه می‌توانیم قصه را با دین یا اسطوره بسنجیم؟»

(پراپ، ۱۳۸۶: ۴۴). در واقع، در نقد ادبی متونِ روایی غالباً بوطیقا و تأویل با هم تلفیق می‌شوند. اما در اصل و اساس از هم کاملاً متمایزند و اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند و بر انواع مختلف شواهد استوارند. معنا یا تأثیر را نقطهٔ عزیمت قرار دادن (بوطیقا) در اساس با جستجو برای کشف معنا (تأویل) متفاوت است. (کالر، ۱۳۸۲: ۸۴). نقد کهن‌الگویی به استقبال ساختارگرایی می‌رود و راه را برای آن هموار می‌کند. به ویژه از منظر ساختارگرایان فرانسوی که این نکته را خاطر نشان کردند که زبان واقعیت را منعکس نمی‌کند بلکه آن را می‌سازد، وجه اشتراک زیادی با نقد کهن‌الگویی از خود نشان دادند. از نگاه دیگر این باور کهن‌الگویی که نویسنده بر کل معنای متن خود کنترل ندارد، راه را بر نقد خواننده‌محور، که خواننده را منبع معناپردازی می‌داند گشود؛ منبعی که به تجربهٔ آگاهانه یا ناآگاهانه فرهنگی، نقش‌های اجتماعی و جنسیتی، پیش‌داوری‌های ایدئولوژیکی و غیره مشروط است (مکاریک، ۱۳۹۰: ۴۰۴). از این رو در این جستار دو داستان سیاوش و یوسف (ع) با رویکرد کهن‌الگویی جوزف کمبل واکاوی و خوانش می‌گردد که تلفیقی از شیوه‌های تحلیل بوطیقایی و تأویل است. روش تحقیق به شیوهٔ توصیفی و تحلیلی تطبیقی است. نگارنده با بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو داستان در رساخت و ژرف‌ساخت تلاش کرده است تا سیر تحول سرنوشت و اندیشهٔ شخصیت‌های این دو داستان را به شیوهٔ کمبل، با تلفیق شیوهٔ تحلیل بوطیقایی و تأویلی، روشن‌تر از شیوه‌های دیگر نشان دهد.

۲. تحلیل داستان‌های سیاوش و یوسف (ع) بر اساس نقد کهن‌الگویی جوزف کمبل

۱. ۲. عزیمت:

۱. ۱. ۲. دعوت به آغاز سفر یا آشکارشدن نشانه‌های الهی برای انجام وظیفه‌ای خاص: «اولین مرحلهٔ سفر اسطوره‌ای نشان می‌دهد که دست سرنوشت قهرمان را با ندایی به خود می‌خواند و مرکز ثقل او را از چارچوب‌های جامعه به سوی قلمروی ناشناخته می‌گرداند» (کمپبل، ۱۳۸۵: ۶۶). دعوت به ماجرا اغلب توسط شخصی که نماد کهن‌الگوی منادی است ارائه می‌شود. «شخصیتی که کارکرد منادی را دارد ممکن است مثبت، منفی یا خنثی باشد؛ اما کار او این است که با ارائه یک دعوت یا چالش به قهرمان برای روبه‌روشدن با ناشناخته داستان را به حرکت درآورد» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۳۰). دعوت به سفر در هر دو داستان سیاوش و یوسف به

شکل نمادین در صورت ستاره‌ها نمودار می‌گردد. در داستان سیاوش وقتی که او متولد می‌شود کاوس، پدر او و پادشاه ایران، که ستاره‌شناسی می‌داند به ستارهٔ بخت فرزندش می‌نگرد و می‌بیند که:

ستاره بر آن کودک آشفته دید
غمی گشت چون بخت او خفته دید
بدید از بد و نیک آزارِ او
به یزدان پناهید از کار او
..... (فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۰۵/۱)

در داستان یوسف (ع) نیز می‌خوانیم که: « و چون گفت یوسف پدر خویش را که: ای پدر من دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه تاب دیدم ایشان را مرا سجده کنا [آن] گفت ای پسر، مه قصه کن خواب خویش را بر برادران تو که کید کنند ترا کیدی. حقا که دیو مردمان را دشمنی است هویدا» (یوسف / ۵.۴).

کمبل در مورد اختیار قهرمان برای شروع سفر معتقد است که برخی از قهرمانان با قصد قبلی تدارک انجام کاری را می‌بینند مانند افسانهٔ الههٔ مهم سومری، اینانا، که به جهان زیرین نزول کرد تا معشوق خود را به زندگی بازگرداند. برخی دیگر از قهرمانان به درون ماجراها پرتاب می‌شوند (کمبل، ۱۳۹۹: ۱۹۶). سیاوش و یوسف (ع) از نوع دوم هستند یعنی بدون خواست و ارادهٔ خود وارد سفر می‌شوند.

۲. ۱. ۲. ردهٔ دعوت یا فرار حماقت‌بار از دست خدایان: در هر دو داستان سیاوش و یوسف تربیت آنان به بیرون از خانوادهٔ پدری سپرده می‌شود؛ گویی هر دو قهرمان ناخواسته این سفر را ردهٔ می‌کنند. در داستان سیاوش رستم به دربار، نزد کاوس می‌آید و با باور به آن که دربار را شایستهٔ تربیت سیاوش نمی‌بیند به کاوس می‌گوید:

بدو گفت: کاین کودکِ شیرفش چو
مرا پرورانید باید به کش
دارندگانِ تو را مایه نیست
مر او را به گیتی چو من دایه نیست
بسی مهتر اندیشه کرد اندر آن
نیامد همی بر دلش بر گران
به رستم سپردش دل و دیده را
جهانجوی‌گردِ پسندیده را
(فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۰۶/۱)

در داستان یوسف (ع) نیز به دلیل مرگ مادرش، راحیل، تربیت او به عمه‌اش، ایلیا، سپرده می‌شود:

و اسحق را که پدر یعقوب بود یکی دختر بود مهتر از یعقوب و مهتر از همه فرزندان اسحق. یک روز به خانه یعقوب، برادر، آمد به زیارت، و فرزندان او را بدید. یوسف را خوش آمدش. یعقوب را گفت: ای برادر! ترا چندین فرزند هست که از یکی زن است، و یکی فرزند خرد از یکی زن، و این زن این همه فرزندان را نتواند داشتن. از این فرزندان یک مرا ده که مرا فرزند نیست تا منش بدارم. گفتا: هر که را خواهی ببر. آن زن یوسف را به خانه برد و همی داشت (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۹۹).

پس هر دو قهرمان به گونه‌ای ناخواسته با دوری از محیط خانواده دعوت به سفر را رد می‌کنند؛ چراکه سیاوش در محیط نامناسب و آلوده به اغراض قدرت‌طلبانه در دربار متولد شده است و یوسف نیز مادر خود را از دست داده است و ده برادر بزرگترش ممکن است موجب آزار او گردند و این عوامل برای سفر پیروزمندانه قهرمان ایجاد مشکل می‌کنند.

۲. ۱. ۳. امدادهای غیبی، یعنی یاری و امدادی که از غیب به کمک آن کس می‌آید که قدم در راه تعیین گذاشته است: «کهن‌الگویی که پیوسته در روایا اسطوره‌ها و داستان‌ها یافت می‌شود کهن‌الگوی استاد است؛ شخصیتی معمولاً مثبت که یاری‌دهنده یا مربی قهرمان است» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۷۱). در این دو داستان رستم برای سیاوش و ایلیا برای یوسف نقش یاریگر را دارند؛ چنانکه رستم سیاوش را به سیستان می‌برد:

تهمتن بردش به زاولستان	نشستنگهش ساخت در گلستان
سُواری و تیر و کمان و کمند	عنان و رکیب و چه و چون و چند
نشستنگه مجلس و می‌گسار	همان باز و شاهین و یوز شکار...
هنرها بیاموختش سربسر	بسی رنج برداشت و آمد به بر

(فردوسی، ۱۳۹۸: ۱/ ۳۰۶)

در داستان یوسف نیز، ایلیا به اندازه‌ای به یوسف توجه دارد که حتی در برابر اصرار یعقوب برای گرفتن یوسف با حيله‌گری و اتهام دزدی، او را تا زمان مرگ خود نگه می‌دارد و در روزی که قرار است یوسف را به پدرش پس دهد:

ایلیا خواهر یعقوب حیلت کرد با یعقوب... و اسحق را یک کمر بود از دوال... ایلیا آن کمر را بیاورد و بر میان یوسف بر بست... و ایلیا پیش یعقوب رفت گریان و گفت: آن کمر اسحق، یادگار پدر من بدزدیدند. یعقوب نیز تافته شد... تا همه را بجستند نیافتند. یعقوب گفت: یوسف را نیز بجوید... و یوسف را بجست، کمر بر میان او یافتند. یعقوب خجل شد. پس خواهر یعقوب گفت: یک ره که این غلام دزدی کرد، چاره نیست تا دو سال مرا بندگی نکنند... (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲۰۰/۱).

۲. ۱. ۴. عبور از نخستین آستان: «عبور از نخستین آستانه عملی ارادی است که طی آن قهرمان با تمام وجود درگیر ماجرا می‌شود» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۱۶۱). بازگشت سیاوش به دربار پدر و بازگشت یوسف به خانه پدر عبور از نخستین آستان است. درباره نحوه بازگشت یوسف (ع) در تورات و متون دیگر مطلب خاصی ذکر نشده است اما درباره بازگشت سیاوش به دربار در شاهنامه می‌خوانیم:

چُن آمد بر کاخ کاووس شاه خروش آمد و برگشادند راه
پرستار با مجمر و بوی خوش نظاره بر او، دست کرده به کش
به هر کنج در، سبسد استاده بود میان در، سیاوخش آزاده بود
بسی زر و گوهر برافشاندند سراسر بر او آفرین خواندند
(فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۰۶/۱)

۲. ۱. ۵. شکم نهنگ یا عبور از قلمرو شب: گذر از آستان جادویی مرحله انتقال انسان به سپهری دیگر است که در آن دوباره متولد می‌شود. این عقیده به صورت شکم نهنگ، نمادی از رحم جهان است. در این نماد، قهرمان به جای آنکه بر نیروهای آستانه پیروز شود و یا رضایت آنها را جلب کند، توسط موجودی ناشناخته بلعیده می‌شود و به ظاهر می‌میرد (کمپبل، ۱۳۸۵: ۹۶).

محیط پر آشوب دربار برای سیاوش و فضای حسدآمیز برادران در خانه برای یوسف شکم نهنگ است. وقتی سودابه سیاوش را می‌بیند

چو سوداوه روی سیاوش بدید پُراندیشه گشت و دلش بردمید
چنان شد که گفתי طراز نخ ست و گر پیش آتش نهاده یخ‌ست
(فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۰۸/۱)

ورود یوسف (ع) به فضای خانهٔ آکنده از حسد برادران، ورود به شکم نهنگ است: «چون برادران به هنگام طفولیت یوسف شدت علاقه پدر را نسبت به او بدیدند حسد آوردند و با همدیگر گفتند: «یوسف و برادرش پیش پدرمان از ما که گروهیم محبوب‌ترند و پدرمان در ضلالتی آشکار است» (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲۴۹/۱).

۲.۲. عبور از آزمون‌های تشرّف‌یافتگی و حصول پیروزی:

۲.۲.۱. جاذبهٔ آزمون‌ها یا صورت خطرناکِ خدایان (آزمون اول): هنگامی که قهرمان از آستان عبور کند، قدم به چشم‌انداز رؤیایی اشکال مبهم و سیال می‌گذارد، جایی که باید یک سلسله آزمون را پشت سر گذاشت. این مرحله، مرحله‌ای جذاب در سفرهای اسطوره‌ای است که منجر به ایجاد بخشی اعظم از ادبیات جهان، دربارهٔ آزمون‌ها و سختی‌های معجزه‌آسا شده است. همان امداد رسان غیبی که قبل از ورود به این حیطة، با قهرمان ملاقات کرده بود، اکنون با نصایح طلسم‌ها و مأموران مخفی به طور نهانی به او یاری می‌رساند. یا ممکن است قهرمان، اولین بار، همین جا نیروی مهربانی را که در عبور از گذارهای فرا بشری حامی اوست ملاقات کند (کمپبل، ۱۳۸۵: ۱۰۵).

اجبار سیاوش برای رفتن به شبستان: سودابه از کاوس می‌خواهد تا سیاوش به شبستان شاهی بیاید چون او را همه دوست داریم و می‌خواهیم او را پرستش کنیم (فردوسی، ۱۳۹۸: ج ۱: ۳۰۸). کاوس نیز از سیاوش می‌خواهد تا به شبستان شاهی برود. سیاوش با ناخوشایندی فراوان به شبستان می‌رود. زنان شبستان با انواع عطرها و آهنگ‌ها به پیشباز سیاوش می‌روند. سیاوش سودابه را بر تختی می‌بیند و

بیامد خرامان و بردش نماز به بر درگرفتیش زمانی دراز
 همی چشم و رویش ببوسید دیر نیامد ز دیدار آن شاه سیر
 همی گفت: سد ره ز یزدان سپاس نیایش کنم روز و هر شب سه پاس
 که کس را بسان تو فرزند نیست همان شاه را نیز پیوند نیست
 سیاوش بدانست کان مهر چیست چنان دوستی نز ره ایزدبست
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۱/۳۱۰)

اجبار یوسف برای رفتن به صحرا: برادران یوسف با شنیدن خبر خواب برادرشان و نیز حسد به لطف پدر نسبت به او تصمیم به کشتن یا دوری او از پدر کردند:

آنکه همه با یهودا پیش پدر رفتند و ... گفتند: چه بوده است که ما را به یوسف ایمن نداری و وی را با ما نفرستی به گوسپند؟ ... فردا او را با ما بفرست تا نشاط و صید و بازی کنیم... یعقوب ایشان را گفت: ... ترسم شما به کاری و صید مشغول شوید و او را گرگ بخورد. ایشان گفتند: ... ما ده تنیم و او یک تن، اگر ما او را نگاه نتوانیم داشتن و گرگ او را بخورد... پس یعقوب ایشان را اجابت کرد و دیگر روز با ایشان بفرستاد... و چاهی بر راه بیت المقدس بود... چون خواستند که او را بدان چاه فرو هلند، پیراهن از او بکشیدند. گفت: ای برادران! به چاه اندر عورت را به چه پوشم؟ گفتند: آن آفتاب و ماه و ستارگان که ترا سجود همی کردند به خواب اندر، بگوی تا ترا به چاه اندر جامه آرند... (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱/۲۰۱-۲۰۲).

۲. ۲. ۲. رهایی از آزمون اول با امداد غیبی: در ژرف‌ساختِ داستان سیاوش، تربیت ماهرانهٔ او توسط رستم به یاری‌اش می‌آید تا گرفتار سودابه و زنان شبستان نگردد:

ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه سخن‌گفتن و رزم و راندن سپاه
 هنرها بیاموختش سرسپر بسی رنج برداشت و آمد به بر
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۱/۳۰۶)

در داستان یوسف نیز امداد غیبی آشکارا به او وحی می‌رساند که

و به چاه اندر آب بود بسیار، و سنگی بلندتر از آب در چاه بود، یوسف بر سر آن سنگ بیستاد و خدای بدو وحی فرستاد با الهام و گفت: ... روزی بود که تو ایشان را خبر دهی بدین که با تو کردند، و ترا چندین مرتبت بود که ایشان ندانند که تو یوسفی.

(بلعمی، ۱۳۷۸: ۲۰۳/۱)

۲. ۲. ۳. زنِ وسوسه‌گر: در داستان سیاوش، سودابه آشکارا به او پیشنهاد می‌کند که:
 من اینک به پیش تو استادهام تن و جانِ روشن تو را داده‌ام
 ز من هرچه خواهی، همه کام تو برآید، نییچم سر از دام تو
 سرش تنگ بگرفت و یک بوسه چاک بداد و نبود آگه از شرم و باک
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۱۰/۱)

پس از آنکه به مقصود خود نمی‌رسد سعی در بی‌آبرو کردن سیاوش می‌کند و به کاوس می‌گوید که سیاوش از او کام‌جویی نموده است و افسر از سرش انداخته و پیراهن در برش پاره کرده است. کاوس خشمگین می‌شود اما به سخنان او اعتنا نمی‌کند. سودابه از زنی آبتن می‌خواهد تا فرزندانش را سقط کند و در تشت زر بیفکند. پس از آن به دیدن کاوس می‌رود:

دو کودک بر آن گونه در تشتِ زر فگنده به خواری و خسته‌جگر
 بیارید سوداوه از دیده آب بدو گفت: روشن بین آفتاب
 همی گفتمت کو چه کرد از بدی به گفتار او خیره ایمن شدی
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۱۰/۱)

در داستان یوسف نیز، زلیخا یوسف را به اتافی دعوت می‌کند:

او را به خویشتن خواند، و یوسف او را اجابت نکرد. تا یک روز یوسف به خانه اندر خفته بود. زلیخا به خانه اندر شد و در سرای بیست و یوسف را بیدار کرد... گفتا: بیای که خویشتن را بسوی تو آراستم. یوسف گفت:... زنه‌ار از خدای بترس که من از خدای ترسم و این شوی تو که خداوند من است و مرا نیکو همی دارد و به جای من نیکویهای فراوان کرد و همی کند، و من با وی این بی‌وفایی نکنم... پس یوسف از خانه بیرون دوید و زن از پس وی همی دوید و جامه یوسف بگرفت و از پس بدرید. چون در باز کرد، شوی را دید بر در سرای نشسته و همی حدیث کرد، چنانکه خدای گفته است: وَ أَلْفِیَا سَیِّدَهَا لَدَىٰ الْأَبَابِ. یعنی زوجها (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲۰۶-۲۰۷).

در هر دو داستان، زیان وسوسه‌گر با شکست در کام‌جویی از ناپسری تلاش می‌کند تا با فرافکنی خود را از گناه تبرئه نمایند و ناپسری‌ها را متهم به خیانت به پدر کنند.

۲. ۴. امداد غیبی برای رهایی از زنِ وسوسه‌گر: در داستان سیاوش، باید سیاوش یا سودابه از آزمون دیرینه ایرانیان، موسوم به وَر، جانِ سالم به در ببرد که سلامت سیاوش در عبور از آتشِ هولناک امداد غیبی به شمار می‌آید. وقتی او از آتش بیرون می‌آید:

چنان آمد اسب و قباي سوار که گفתי سمن داشت اندر کنار
چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود
(فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۲۲/۱)

در داستان یوسف روایتی دربارهٔ اثبات بی‌گناهی یوسف وجود دارد که از زبان دو شخص متفاوت نقل گردیده است:

و پسر عمّ این زن شویش را گفت: این سخن دروغ است و محال به پیراهن پدید آید، اگر این پیراهن از پس دریده است این زن دروغزن است و غلام راستگوی، و اگر از پیش دریده است، این غلام دروغزن است و زن راستگوی... چون بدیدند پیراهن از پس دریده بود. سخن یوسف راست شد و سخن زلیخا دروغ. و گروهی ایدون گویند که کودکی بود به گهواره اندر از گروه این زن، و خدای عزّ و جلّ آن کودک را به سخن آورد تا این حکم کرد به پیراهن (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱/۲۰۸.۲۰۷).

۲. ۵. آشتی با پدر: «جنبهٔ دیوماند پدر، انعکاسی از من یا خود قهرمان است. این انعکاس از حس کودکانه ای برخاسته که آن را پشت سر گذاشته ایم؛ ولی به مقابل خود فراقنی کرده ایم» (کمپبل، ۱۳۸۵: ۱۳۷). در این آزمون دشوار قهرمان باید آیین تشریفی را که پدر برایش وضع کرده پشت سر گذارد و از چنگ خود خلاص شود. در هر دو داستان، قهرمانان پس از موفقیت در مراحل قبلی، مورد احترام پدر یا ناپدری قرار می‌گیرند پس از رهایی سیاوش از آتش:

فرود آمد از اسب کاووس شاه پیاده سپهبد پیاده سپاه
سیاوخش را تنگ اندر گرفت ز کرداد بد پوزش اندر گرفت
(فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۲۳/۱)

و در ماجرای یوسف (ع):

شوی آن زن نخواست که زن را رسوا کند، یوسف را گفت: أَعْرَضُ عَنْ هَذَا. نگر تا این سخن کس را نگوئی تا مردمان آگاه نشوند. و زن را گفت: وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ

الْخَاطِئِينَ. و گناه ترا بوده است. از خدای آمرزش خواه که تو از گناهکاران بودی.
(بلعمی، ۱۳۷۸: ۱/ ۲۰۷-۲۰۸)

۲.۲.۶. جاذبه آزمون‌ها یا صورت خطرناکِ خدایان (آزمون دوم):

سیاوش در توران: همزمان با آشکارشدن بی‌گناهی سیاوش، سپاه توران نیز به ایران حمله می‌کند. سیاوش داوطلبانه به جنگ با تورانیان می‌رود. افراسیاب با ترس از خوابی که دیده است راضی به آشتی می‌شود. سیاوش می‌پذیرد و به شاه ایران خبر می‌دهد اما کاووس شاه او را سرزنش می‌کند و خواهان ادامه جنگ است. سیاوش با نگرانی از بازگشت به دربار ایران و دل‌خوشی به وعده‌های پیران و یسه، وزیر خردمند افراسیاب به توران پناه می‌برد:

ببوسید پیران، سر و پایِ اوی	همان خوب‌چهرِ دلارایِ اوی
همی‌گفت با کردگار جهان	که: ای داورِ آشکار و نهان
مرا گر به خواب این نمودی روان	همانا سرِ پیر گشتی جوان
چو دیدم تو را روشن و تندرست	نیایش کنم پیشِ یزدان نخست
تو را چون پدر باشد افراسیاب	همه بنده باشند از این رویِ آب

(فردوسی، ۱۳۹۸: ۱/ ۳۲۳)

یوسف در زندان: مطابق روایت تورات و قرآن کریم یوسف برای حفظِ آبرویِ پوطیفار، عزیز مصر، «تدبیر کردند و گفتند صواب همین است که این غلام را چند گاهی به زندان کنیم تا این حدیث از دهان مردمان فرونشیند. و یوسف را به زندان فرستادند. چنانکه خدای تعالی گفت: ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنَهُ حَتَّىٰ حِينٍ. پس ایشان را رای آمد، زن و شوی را و پسر عم را که یک چندی یوسف را به زندان کنند» (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱/ ۲۱۰).

۲.۲.۷. ملاقات با خدایانو (مادر زمین) یا بازپس گرفتن نشاط دوران کودکی: زن در زبان تصویری اسطوره، نمایانگر تمامیت آن چیزی است که می‌توان شناخت و قهرمان کسی است که به قصد شناخت پا پیش می‌گذارد. هم‌گام با حرکت کند او، در معرفتی که همان زندگی است شکل و هیئت خدایانو هم برایش دچار تحول می‌شود. (کمپیل، ۱۳۸۵: ۱۲۴).

دیدار سیاوش با جریره و فرنگیس: در داستان سیاوش دیدار با جریره، دختر پیران ویسه و دیدار با فرنگیس، دختر افراسیاب، ملاقات با خدایانو به شمار می‌آید که از دیدار و ازدواج با این دو نفر در توران، فرود و کیخسرو متولد می‌گردد. البته نقش فرنگیس در ایستادگی مقابل افراسیاب و زادن پادشاه نکونام ایرانیان بسیار مهم است چراکه که در وسوسه‌های مخالفان سیاوش نیز نقش راهنما و پشتیبان سیاوش را به خوبی ایفا می‌کند چنانکه وقتی از بدبینی پدرش، افراسیاب، نسبت به سیاوش خبردار می‌گردد زبان به نفرین پدر می‌گشاید:

فرنگیس بگرفت گیسو به دست گل ارغوان را به فندق بخت
 پر از خون شد آن سنبلِ مشک بوی بگفت و پر از آب و خون کرد روی
 همی کند موی و همی ریخت آب ز گفتار و کردار افراسیاب
 ستم باد بر جان او ماه و سال کجا بر تن تو شود بدسگال
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۲۳/۱)

به گفته تورات یوسف یکی از زنان بزرگ مصر به نام اسنات، دختر فوطی فارع کاهن اون، را به زنی می‌گیرد و از او دارای دو پسر با نام‌های «منسی» و «افرایم» گردد (سِفِرِ پیدایش: ۴۵/۴۱). مطابق یک افسانه، که در متون تاریخی نیز نقل شده است؛ یوسف، به خواست فرعون، زن عزیز مصر را پس از مرگ او به همسری گرفت. از آن جمله است نقل بلعمی:

پس چون روزگار بر آمد، ملک یوسف را ایدون گفت که بدان وفایی که تو با آن خداوند خویش کردی و او را خیانت نکردی، مرا ایدون آرزو است که تو زلیخا را به زنی کنی. یوسف اجابت کرد و ملک آن زن را بدو داد. پس چون به یکجا گرد آمدند، زلیخا ترسید که مگر یوسف را ایدون به دل آید که آن زن بلایه است... گفتا: نگر نپنداری که من چنین بلایه‌ایم که آهنگ هر کس کنم چنانکه آهنگ تو کردم، که مرا به کار تو اندر عذر بود: یکی آنکه تو نیکوترین [مردمان] روی زمین بودی، و هر که آهنگ تو کند معذور بود، و دیگر آنکه شوی من مرد نبود و دست فراز من نتوانست کردن، و زن جوان با چنان مرد صبر نتواند کردن و معذور بود به هر چه کند، و من هرگز بجز از تو به هیچ مرد

آهنگ نکردم و من همچنان به مهر دختری‌ام و چنانم که از مادر زادم. یوسف بدین سخن شاد شد و او را بکر یافت همچنانکه گفت، و با یوسف بماند تا آخر عمر (۱۳۷۸):
(۲۲۴/۱)

با پذیرش این افسانه درباره ازدواج یوسف (ع) و زلیخا، می‌توان بر این باور بود که زنِ وسوسه‌گر در یک پیکرگردانی اساطیری مبدل به خدایانو شده است.
۲. ۲. ۸. خدایگون‌شدن: ساختِ کنگدز نمودار خدایگون‌شدنِ سیاوش است جایی که او در توصیفش می‌گوید:

که چون کنگدز در جهان جای نیست بدانسان زمینی دل‌آرای نیست
مرا فرّ نیکی‌دهش یار بود خردمندی و بخت بیدار بود
بدانسان یکی شارستان ساختم سرش را به پروین برافراختم
(فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۲۳/۱)

یوسف (ع) نیز در زندان برای خود عبادتگاهی می‌سازد و جایگاه مقدّس و خداگونه‌ای برای خود در دل زندان و زندانیان می‌سازد:

لیک یهوه یوسف را یآوری کرد، احسان خود را بر او گسترد و چنان کرد که در نظر رئیس زندان عنایت یافت. رئیس زندان جملهٔ زندانیانی را که در زندان بودند به یوسف سپرد؛ هرآنچه در آنجا انجام می‌شد، به دست او سامان می‌گرفت. رئیس زندان به آنچه بدو سپرده شد نمی‌پرداخت، چراکه یهوه او را یآوری می‌کرد و به هر کاری دست می‌زد، آن را قرینِ توفیق می‌ساخت (سِفِرِ پیدایش: ۲۰/۳۹-۲۳).

۲. ۲. ۹. برکتِ نهایی: رنجِ عبورکردن از محدودیت‌های شخصی، رنجِ رشد معنوی است. هنر، ادبیات، اسطوره و عقیده و قواعد زیباشناختی اسبابی هستند که به انسان در گذر از افق‌های محدودکننده به سوی افلاک بالاتر کمک می‌کند. افلاکی که هر دم، فهمِ شخص را فزونی می‌بخشد. با گذر از آستانی به آستانی دیگر و با پیروز شدن بر اژدهایی پس از اژدهایی دیگر، مقام الوهیتی که فرد بر اساس والاترین آرزویش به خود می‌خواند افزون می‌شود، تا جایی که تمام کیهان را در بر می‌گیرد. و بالاخره ذهنِ فلکِ محدودکنندهٔ کیهان را می‌شکند و به ادراکی ورای همهٔ تجربیاتِ ظاهر می‌رسد، درکی ورای تمام سمبول‌ها و ورای تمام خدایان: درکِ آن

تهی غیرقابل انکار (کمپبل، ۱۳۸۵: ۱۹۹). خواب دیدن سیاوش و پیش‌بینی زُخ‌دادهای پس از مرگ خود دربارهٔ وساطت پیران ویسه، آبستنی فرنگیس، نام‌نهادن کیخسرو، آمدن پهلوانان ایران برای بردن کیخسرو و انتقام خون او نشان می‌دهد که به درکی فراتر از درکِ ظاهری رسیده است درکی که ذهنِ فلکِ محدودکنندهٔ کیهان را شکسته است. سیاوش دربارهٔ شیوهٔ کشته شدن خود به فرنگیس می‌گوید:

ببرند بر بی‌گنه بر سرم
 نه تابوت یابم نه گور و کفن
 ز خونِ جگر برنهند افسرم
 نه بر من بگریند زار انجمن
 سرم کرده از تن به شمشیر چاک
 بمانم بسانِ غریبانِ یه خاک
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۸۶/۱)

یوسف در زندان به علمِ تعبیر خواب دست می‌یابد و با تعبیر خوابِ دو هم‌زندانی خود نشان می‌دهد که به درکی فراتر از درکِ ظواهر امور رسیده است آن دو نفر دربارهٔ خواب خود به یوسف (ع) می‌گویند:

شرابدار گفت: من به خواب دیدم که همی انگور فشاردم و شیره کردم... خوانسالار گفت: من ایدون دیدم که یک طبق نان بر سر نهادم و مرغان هوا آن را می‌خوردند. و هر کسی از پیشه خویش نهادند و کار خویش گفتند... گفتند: ما را تأویل این خواب بگوی. ... که ترا از نیکوکاران می‌بینیم و با زندانیان خوابها می‌گزارم... پس هر چند یوسف از این حدیث بگفت و خواست که مشغول کندشان که تا از آن خواب نپرسند، چون بسیار الحاح کردند... گفت: ملک، شرابدار را گرمی کند و هم بدان کار خویش باز برد، و دیگر را بر دار کند و مرغان هوا گوشت وی بخورند بر دار چنانکه نان همی خوردند از سروی (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲۱۲/۱).

۳.۲. بازگشت:

۲. ۳. ۱. امتناع از بازگشت یا انکار جهان: با وجود گرفتاری‌هایی که سیاوش در سرزمین توران دارد اما نمی‌خواهد به ایران و یا هر جای دیگری برود چنانکه فرنگیس به او می‌گوید:

بدو گفت: کای شاهِ گردن‌فراز
 پدر خود دلی دارد از تو به درد
 سویِ روم، ره با درنگ آیدت
 ز گیتی که را گیری اکنون پناه؟!
 ستم باد بر جان آن ماه و سال
 چه سازی کنون؟! زود بگشای راز
 از ایران نیاری سخن یاد کرد
 نپویی سوی چین که ننگ آیدت
 پناهت خداوند خورشید و ماه
 کجا بر تنِ تو شود بدسگال
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۸۵/۱)

یوسف از بازگشت به دربار و جامعه بیرون از زندان امتناع می‌کند:

همین ساقی بازگشت...و گفت...ای یوسف ترا بشارت باد که خلاصی آمد، ملک ترا
 میخواند اجابت کن، یوسف باین بشارت که بوی رسید شادی نمود و از حلیمی که بود
 اهتزاز و حرکتی چنان که از زندانیان پدید آمد بوقت خلاص از وی پدید نیامد و آن
 رسول را گفت: «ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» باز گرد و با
 خداوند خویش شو و از وی بپرس که پیش از آنک من بیرون آیم، بپرس تا حال آن زنان
 که دستهای خویش بریدند چیست؟ تا بداند که ایشان را چه افتاد و از کجا افتاد و آن
 کید ایشان را که ساخت و بان چه خواست (میبیدی، ۱۳۷۱: ۷۹/۵).

۲.۳.۲. فرار جادویی: «اگر قهرمان هنگام رسیدن به پیروزی، دعای خیر خدایانو یا خدا را
 پشت سر داشته باشد، آشکارا مأمور است با اکسیری برای احیای جامعه اش به جهان بازگردد.
 اگر دیوها و خدایان مایل به بازگشت او نباشند یا راه او را سد کنند، آنگاه آخرین مرحله چرخه
 اسطوره ای تبدیل به تعقیب و گریزی نشاط آور می شود» (کمبل، ۱۳۸۵: ۲۰۶). سیاوش با
 ایجاد نطفه دو پسرش، فرود و کیخسرو در بطن جریره و فرنگیس فراری جادویی برای خود
 تدارک می‌بیند و در پیش‌بینی زادن کیخسرو خطاب به فرنگیس می‌گوید:

تو را پنج ماهست از آبستنی
 ازین نامور تخمه‌ی رُستنی
 درختِ تو گر نرّ بار آورد
 یکی نامور شهریار بار آورد
 سرافراز کیخسروش نام کن
 به عم‌خوردن او را دلارام کن
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۸۶/۱)

یوسف (ع) با شهرت به دانستن تعبیر خواب به فراری جادویی دست می‌یابد:

جبرئیل پیامد بر صفت جوانی نیکوروی، و به زندان خانه در رفت. یوسف را دید بی‌هوش افتاده. سرش بر کنار گرفت و از ریاحین بهشت دسته‌ای فرا پیش او داشت. چون باهوش باز آمد گفت: تو کئی کی بر من این شفقت می‌بری؟ گفت: «انا اخوک جبرئیل». یوسف گفت: ای جوهر عصمت در میان مجرمان و آلودگان چه کار داری؟ گفت: یا کریم بن الکریم ملک تعالی می‌گوید چندین منال کی هرچ بر تو آمد از تو آمد، کی گفتی: «السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ». گفتی من زندان را دوست‌تر دارم از زنا چرا نگفتی کی من عافیت از آفت دوست‌تر دارم، تا این همه بلا بر روی تو نیامدی. پس گوهری زرد با خود داشت، در دهان یوسف نهاد گفت: فروخور. فروبرد. علم تعبیر و حکمت در سینه او پیدا شد. گفت: ملک تعالی می‌گوید: دل مشغول مدار کی این علم را سبب نجات تو گردانیدیم. (الطوسی، ۱۳۸۲: ۳۹۱)

۲.۳.۳. رسیدن کمک از خارج: سیاوش در آستانهٔ مرگ به فرنگیس می‌گوید که پس از او پیران و یسه به کمک فرنگیس خواهد آمد و پس از آن:

از ایران بیاید یکی چاره‌گر
به فرمان دادار بسته کمر
از ایدر تو را با پسر در نهان
سوی رود جیحون برد ناگهان
نشانند بر تختی شاهی وُرا
به فرمان شود مرغ و ماهی وُرا
از ایران بسی لشکر آید به کین
پر آشوب گردد سراسر زمین
(فردوسی، ۱۳۹۸: ۳۸۶/۱)

در داستان یوسف (ع) پس از آنکه فرعون خوابی دید که تمامی معبران از تعبیر آن بازماندند؛ هم‌زندان پیشین یوسف (ع) به یاد او افتاد و به فرعون گفت: تنها کسی که می‌تواند این خواب را تعبیر کند شخصی است که در زندان است. این خواب در واقع کمک از خارج برای بازگشت یوسف (ع) به جامعه و دربار است:

یوسف گفت: این هفت گاو فربه هفت سال فراخی بود و کشتها به بر آید، و این هفت خوشه گندم سبز آن نعمتها بود که بدان هفت سال فراخ آید و شما را بود، پس گفت: *أَرْجِعْ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ*. و این هفت گاو نزار که این گاوان فربه را می‌خوردند، هفت سال بود که از پس آن به قحط و تنگی، و بدان سالها اندر تنگی بود، و آن نعمتها که بدان سالهای فراخی گرد کرده باشند بخورند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱/۲۱۶).

۲. ۳. ۴. عبور از آستان بازگشت یا بازگشت به دنیای عادی: عبور سیاوش از آستان با پیکرگردانی به شکل کیخسرو پدیدار می‌گردد چراکه هر اسطوره حامل پیامی خاص می‌باشد که در خلال آن به آرزوها و نیازهای مادی و معنوی انسان پی می‌بریم. حال ممکن است در ورای پیکرگردانی نمود یابد. مراد از پیکرگردانی تغییر شکل ظاهری خدایان و قهرمانان اسطوره ای است. در ادبیات غرب *Metamorphoses* و *Transformation* خوانده می‌شود و معنای آن تغییر شکل ظاهری و ساختمان و اساس هستی و هویت قانونمند شخص یا چیزی با استفاده از نیروی ماوراءالطبیعی است که این در هر دوره و زمانی غیر عادی به نظر می‌رسد و فراتر از توان معمولی انسان‌هاست در این حالت شخص یا شیء از صورتی به صورت دیگر می‌گردد و پیکری تازه و نو می‌یابد. مانند پیکرگردانی خدایان به انسان، حیوان، شیء و یا بالعکس. در واقع پیکرگردانی نمودی از ظرفیت‌های بی‌پایان ذهن و تصورات انسانی و نشانگر دنیای شگفت‌انگیز اساطیر است. گاه می‌بینیم پیکرگردانی برای قدرت‌نمایی و خاطر نشان کردن توانمندی‌های مادی و معنوی، سلطه‌جویی و کامرانی انسان، و یا بیان خشم و غضب خود از برآورده نشدن آمال و آرزوها باشد و یا طرح نوعی اعتراض هوشمندانه به کهن‌الگوهاست؛ زیرا در بستر پرظرفیت و انعطاف‌پذیر اساطیر این گونه آرزوها جامه عمل می‌پوشد؛ یعنی با زبان اسطوره انسان دردمند و ناتوان می‌تواند بر ناکامی‌های خود فائق آید (رستگارفسایی، ۱۳۸۸: ۴۳). یونگ معتقد است: قهرمانان اسطوره‌ای در حقیقت تجلی نمادین روان کامل‌اند. آن‌ها ماهیتی غنی‌تر دارند و نیرویی را تدارک می‌بینند که من خویشتن فاقد آن است. کار اصلی اسطوره قهرمان انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است، یعنی آگاهی به ضعفها و توانایی‌های خویشتن به گونه‌ای که بتوانند با مشکلات روبرو شود و با پشت سر نهادن آزمایش اولیه وارد مرحله پختگی و مرگ نمادین گردد (یونگ، ۱۳۸۶: ۱۶۳). در بازگشت

کیخسرو و فرنگیس به ایران، با راهنمایی و یاری گیو، به رودی رسیدند که خروشان و پنهاور بود. گیو گفت:

بدو گفت گیو: ار تو کیخسروی نبینی از این آب جز نیکوی
 فریدون که بگذاشت ارون رود فرستاد تخت مہی را درود
 جهانی سراسر شد او را رهی که با روشنی بود و با فرهی
 چه اندیشی ار شاه ایران توی سوار دلیران و شیران توی
 مر این آب را کی بود بر تو راه که با فرّ و برزی و زیبای گاه
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۴۳۹/۱)

در واقع، عبور آنان از رود و ورود به ایران به خاطر همان فرّ ایزدی کیخسرو است که از پدرش، سیاوش، در وجود او جاری شده است.

در ماجرای یوسف نیز، بازگشت یوسف از زندان به دربار عبور از آستان بازگشت است که با درخواستی از فرعون این گونه صورت می‌پذیرد:

یوسف از زندان بیرون نیامد، او را گفت: برو پیش ملک و او را بگوی تا آن زنان که در مهمانی زلیخا بودند و دستها بریده، بخواند و بپرسد... و با خود بیندیشید که این ملکی بزرگ است، و مرا به سوی او به علم و حکمت صفت کردند و مرا همی بخواند از بهر این... خواست که نخست بی‌گناهی خویش پیدا کند، آنگه از زندان بیرون آید... پس چون رسول باز ملک شد و این خبر بگفت، ملک را سخت عجب آمد از صبر یوسف و ثبات و مردی... پس ملک آن پنج زن را که دستهای خویش بریده بودند پیش خواند و زلیخا را نیز بفرمود آوردن، و ایشان را گفت: چگونه بود این کار شما که شما یوسف را به خویشتن خواندید، او آهنگ شما کرد یا شما آهنگ او کردید؟... گفتند: معاذ الله که ما یوسف را به هیچ بدی ندیدیم و نشناختیم، و این کار ما را این زن گفت که یوسف را به خویشتن خواست. پس زلیخا پیش ملک آمد و اقرار کرد و....

گفت: اکنون چون پیدا آمد من خواستم یوسف را و او مرا نخواست، و او راستگوی است. پس رسول بنزدیک یوسف آمد و یوسف را گفت: آن زن مقرر آمد پیش ملک که گناه او را بوده است، و پاک‌ی تو پیش ملک پدید آمد (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲۲۲/۱).

۲. ۳. ۵. ارباب دو جهان: قدرت‌گرفتن کیخسرو، در ایران، رسیدن سیاوش با رویکرد پیکرگردانی به مقام ارباب دو جهان است. در اوستا نام کیخسرو چند بار آمده است. مطابق یشت پنجم (آبان یشت) برای اردویسور اناهیت نزدیک دریاچه چیچست صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد. براساس اوستا از بیماری مرگ برکنار بود و گناهکار تورانی، افراسیاب و کرسیوز را به انتقام خون پدرش سیاوش و اغریث به زنجیر کشید و کشت (صفا، ۱۳۸۳: ۵۱۶-۵۲۴). برای بردن او به ایران، گیو هفت سال پنهانی در توران جست و جو می‌کند و او را با خود به ایران می‌برد. پس از قدرت‌یافتن و انتقام پدرش از تخت قدرت کناره‌گیری می‌کند. می‌توان او را نمونه‌ی برخی روایات عارفانه مانند ایرج و سیاوش و سرحلقه عرفان ایرانی دانست (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۲۳). برخی از شاهنامه‌پژوهان نامی ایران، کیخسرو را همان کوروش، پادشاه نامبردار هخامنشی دانسته‌اند (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۱: ۲۵۷؛ شمیسا، ۱۳۹۷: ۶۱۲).

یوسف (ع) در خلال تعبیر خواب فرعون، راه چیرگی بر قحطی را به او نشان می‌دهد و فرعون پس از اطلاع از دانش سرشار و معنویت وجود او گفت:

این غلام را بیارید که من او را خاصه خویش گردانم که مرا بدین عقل و خرد کس نیست. پس یوسف را از عزیز بخريد و آزاد کرد. چون یوسف را پیش ملک بردند، فَلَمَّا كَلَّمَهُ رَبُّهُ. یوسف به سخن آمد. ملک بر او ثنا کرد و سخن گفت و از او عذر خواست و ایدون گفت: إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ. تو امروز بنزدیک ما گرامی و امین به همه چیزی... پس یوسف ملک را گفت: اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ. ترا چاره نیست تا این هفت سال [گندم] گرد کنی به خزینه اندر، و ترا کسی باید که نگاه دارد. مرا خزینه دار کن تا من این خزینه نگاه دارم بی‌خیانت، و دانم که این گندم را چگونه نگاه باید داشتن تا تباہ نشود. ملک آن خزینه را به دست او کرد (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲۲۳/۱).

۲. ۳. ۶. دست‌یابی به آزادی در زندگی یا ماهیت و عمل برکت‌نهایی: با مرگ سیاوش ایرانیان هر ساله برای او سوگواری می‌کرده‌اند چنانکه پیشینهٔ سوگواری بر سیاوش مطابق سنگ‌نگاره‌ای که در سمرقند پیدا شده است به سه هزار سال قبل از میلاد می‌رسد (حصوری، ۱۳۸۰: ۲۶). چراکه به باور ایرانیان سیاوش خدای نباتات، باروری و خدای شهیدشونده است (بهار، ۱۳۷۵: ۳۹۸). از سوی دیگر بیشتر شاهنامه‌پژوهان و اسطوره‌شناسان، به پیکرگردانی سیاوش در قالب کیخسرو باور دارند (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۲۵؛ بهار، ۱۳۸۴: ۲۴۶؛ مسکوب، ۱۳۵۴: ۲۴۴)؛ بدین معنا که هم رویش نمادین گیاه از خون سیاوش، مفهوم آزادی در زندگی را به خاطر متبادر می‌سازد و هم قدرت مادی و معنوی کیخسرو و سلوک عرفانی او.

یوسف نیز پس از رهایی از زندان و بازگشت به جامعه و دست‌یابی به قدرت مادی و معنوی در دو جهان به آزادی در زندگی می‌رسد؛ چنانکه در تورات، قرآن کریم و متون تاریخی مسطور است که:

یوسف خزینه‌دار ملک گشت بر همه خزینه‌ها چون روزگار بر آمد، ملک او را با خزینه‌داری نیز وزیری داد و همه کار مصر و مملکت بدو سپرد و بی‌فرمان او هیچ کار نکرد، چنانکه خدای تعالی گفت: *وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ. الْآيَةُ. هَمَّحْنِيْن جَای کردیم مر یوسف را به زمین مصر تا هر چه خواست کرد. پس گفت: وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِيْن. ما ضایع نکنیم مزد نیکوکاران.... و همچنین نیکوکاران را مزد بدین جهان بدهم، و آن مزد که بدان جهان دهم بهتر از آنست که بدین جهان دهم (بلعمی، ۱۳۷۸: ۲۲۵/۱).*

۳. نتیجه

تحلیل دو داستان به شیوهٔ کمبل نشان داد که در پیرنگ و شخصیت‌های دو داستان، شباهت‌های فراوان در دعوت به سفر و ردّ دعوت و امدادهای غیبی وجود دارد اما مرحلهٔ «عبور از نخستین آستان» در داستان سیاوش روشن‌تر از داستان یوسف (ع) نقل گردیده است. در مرحلهٔ عبور از شب نیز هر دو داستان شباهت فراوان دارند. در آزمون‌های تشرّف نیز دو

قهرمان شباهت‌ها و تفاوت‌های فراوان دارند: هر دو قهرمان دو آزمونِ همانند را پشت سر می‌گذارند؛ یکی ورود به مکانی پر از رقیب و یکی رویارویی با نامادری در هیأتِ زنِ وسوسه‌گر. مکان پر رقیب برای یوسف(ع) خانهٔ پدری است و برای سیاوش پهلوانان تورانی است که مراحل ورود به این آزمون‌ها برای دو قهرمان یکی نیست. یوسف(ع) ابتدا با آزمون برادران یا رقیبان مواجه می‌شود و پس از آن با آزمون زن وسوسه‌گر روبرو می‌گردد اما سیاوش ابتدا با زن وسوسه‌گر مواجه می‌شود و پس از آن با رقیبان تورانی روبرو می‌گردد. وجود ایزدبانو نیز در دو داستان یکسان نیست؛ یوسف از مهربانی و پشتیبانی جریره و فرنگیس برخوردار است اما یوسف(ع) در گذر از آزمون‌ها از پشتیبانی هیچ زنی برخوردار نیست تا زمانی که بعدها با اسنات ازدواج می‌کند؛ مگر آنکه مهر عمّه‌اش در دوران کودکی پشتیبانی ایزدبانو به شمار آید. در گذار یوسف(ع) از آزمون‌های تشرّف، مطابق روایات مذهبی، او از حمایت‌های غیبی و گفت‌وگو با فرشتگان برخوردار است اما سیاوش چنین نیست. در پایان آزمون‌ها هر دو قهرمان موجب برکت هستند: یوسف(ع) مردم را از قحطی نجات می‌دهد و از خون سیاوش گیاهی می‌روید که نشان برکت است. در دو داستان بازگشت قهرمان وجود دارد که البته ساخت و بافتِ اسطوره‌ای و حماسی داستان سیاوش و پیکرگردانی به صورت فرود و کیخسرو رمز و راز بیشتری به این داستان داده است اما در داستان سفر یوسف(ع) بازگشت او به صورت حکومت او بر سرزمین مصر با کارکردِ یک متن غنایی و تعلیمی دینی سازگارتر است.

منابع:

قرآن کریم.

تورات، کتاب مقدس، (۱۳۹۳)، عهد عتیق، ترجمه فارسی، پیروز سیار، تهران، هرمس.

آیدنلو، سجاده، (۱۳۸۸)، «هفت خان پهلوان»، نشریه ادب و زبان فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۲۶ (پیاپی ۲۳).

ایبرمز، ام، اچ و گالت هرفم، جفری، (۱۳۸۷)، فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان م، (ویراست نهم)، تهران، رهنما.

بلعمی، ابوعلی، (۱۳۷۸)، تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن، ج ۱، چ ۳، تهران: سروش/ البرز.

بهار، مهرداد، (۱۳۸۴)، از اسطوره تا تاریخ، تهران، چشمه.

----- (۱۳۷۵)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگاه.

پاینده، حسین، (۱۳۹۷)، نظریه و نقد ادبی. ج ۱، تهران، سمت.

پراپ، ولادیمیر، (۱۳۸۶)، ریخت شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چ ۲، تهران، توس.

حسینی، مریم و شکیبی ممتاز، نسرین، (۱۳۹۱)، «سفر قهرمان در داستان حمام بادگرد براساس شیوه تحلیل کمبل و یونگ»، ادب-پژوهی، ش ۲۲، صص ۳۳-۶۳.

حصوری، علی، (۱۳۸۰)، سیاوشان. تهران، چشمه.

حمیدیان، سعید، (۱۳۸۳)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، چ ۲، تهران، ناهید.

خالقی مطلق، جلال، (۱۳۸۱)، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، افکار.

رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۸)، *پیکرگردانی در اساطیر*، چ ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شمیسا، سیروس، (۱۳۹۷)، *شاه‌نامه‌ها*، چ ۳، تهران، هرمس.

صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۳)، *حماسه سرایی در ایران*، چ ۳، تهران، فردوس.

الطوسی، تاج‌الدین احمد بن محمد بن زید، (۱۳۸۲)، *قصه یوسف (الستین الجامع للطائف البساطین)*، تصحیح، محمد روشن، چ ۴، تهران، علمی فرهنگی.

عبدی، لیلا و صیادکوه، اکبر، (۱۳۹۲)، «بررسی دو شخصیت اصلی ویس و رامین بر اساس الگوی سفر قهرمان»، *ادب-پژوهی*، ش ۲۴، صص ۱۲۹-۱۴۸.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۸)، *شاهنامه*، بخش یک، پیرایش جلال خالقی مطلق، چ ۴، تهران، سخن.

قربان، صباغ، محمدرضا، (۱۳۹۲)، «بررسی ساختار در هفت خوان رستم: نقدی بر کهن-الگوی سفر قهرمان»، *جستارهای ادبی*، ش ۱۸، صص ۲۷-۵۶.

کنگرایی، منیژه، (۱۳۸۸)، «تحلیل تک-اسطوره-سنجی نزد کمبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی»، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، ش ۱۴، صص ۷۴-۷۹.

کمبل، جوزف، (۱۳۹۹)، *قدرت اسطوره، گفتگو با بیل مویرز*، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.

..... (۱۳۸۵)، *قهرمان هزارچهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد، گل آفتاب.

گرین، ویلفرد و دیگران، (۱۳۸۰)، *مبانی نقد ادبی*، ترجمه فرزانه طاهری، چ ۲، تهران، نیلوفر.

کالر، جانانان، (۱۳۸۵)، *نظریه ادبی*، ترجمه فرزانه طاهری، چ ۲، تهران، مرکز.

مخبر، عباس، (۱۳۹۶)، *مبانی اسطوره‌شناسی*، چ ۲، تهران، مرکز.

مسکوب، شاهرخ، (۱۳۵۴)، *سوغ سیاوش*، تهران، خوارزمی.

مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۹۰)، *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مه‌رمان مهاجر و محمد نبوی، چ ۴، تهران، آگه.

میبدی، رشیدالدین، (1371)، *کشف الاسرار و عده‌الابرار*، تصحیح علی اصغر حکمت، ج ۵، چ ۵، تهران، امیر کبیر

ووگلر، کریستوفر، (۱۳۸۷)، *سفر نویسنده، ساختار اسطوره‌ای در خدمت نویسندگان*، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران، مینوی خرد.

یدالهی شاهراه، رویا، (۱۳۹۲)، «تکامل شخصیت وهاب در زمینه عشق در داستان خانه ادریسی‌ها بر مبنای الگوی سفر قهرمان جوزف کمبل»، *نقد ادبی*، ش ۲۴، صص ۱۶۹-۱.

یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۶)، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، چ ششم، تهران، جامی.

